

# سایه ی ٹیپو





عنوان: سایه‌ی تیجو

نویسنده: سپ مارتینز

تصویرگر: نمیسو نیونی

طراح: عایشه اورلی

ویراستار: الیسون زکی

ترجمه: بوم پلاس

ویرایش فارسی: مهسا پورحقانی

با کمک همراهان “بوک دش” در ژوهانسبورگ، ۲۶ اکتبر ۲۰۱۹

ناشر: بوم پلاس

# سایه‌ی تیجو

مجوز استفاده از این اثر:

شما برای اشتراک‌گذاری این اثر (کپی و توزیع مجدد در هر قالب) آزاد هستید. تغییر این اثر برای هر هدفی، حتی هدف تجاری، مجاز است. تا زمانی‌که شرایط زیر رعایت شود، مجوز دهنده این آزادی‌ها را لغو نمی‌کند:

**استناد:** در هنگام استفاده از این اثر، باید استناد درست و لینک به مجوز داده شود. بعد از ایجاد هر تغییر، تغییرات ذکر شود. این کار را می‌توانید به هر روشی که مناسب است انجام دهید؛ اما این مجوز، به معنای تأیید تغییرات ایجاد شده، توسط مجوزدهنده نیست.

**بدون محدودیت اضافی:** نباید شروط قانونی یا محدودیت‌های فناوری بر این اثر اضافه شود، به گونه‌ای که دیگران را از نظر قانونی برای دسترسی و استفاده از این اثر محدود کند.

**اطلاعیه‌ها:** رعایت مفاد این مجوز برای استفاده از عناصر این اثر در فضایی عمومی یا جایی که استفاده از این اثر با استثناء یا محدودیت مواجه نبوده، ضروری نیست.

هیچ ضمانتی برای کفایت همه جانبه‌ی این مجوز داده نمی‌شود. یعنی این مجوز ممکن است مجوزهای لازم برای استفاده مورد نظر شما را نداشته باشد؛ مجوزهایی مانند تبلیغات، حریم خصوصی یا حقوق اخلاقی که ممکن است نحوه استفاده از مطالب را محدود کند.



“این دیگه چیه؟”





تیجو پشت مبل قایم می شود:  
"دیگه اینجا نمی تونه من را پیدا کنه"



تیجو شروع می‌کند به دویدن  
”چرا داری دنبالم میای؟“



“ولم كن!  
تنهام بگذار!”





"ولم کن! تنهام بگذار!  
ولم کن برو! برو!"

"تیجو چی شده؟ چکار می کنی؟"

"این چیز سیاه ولم نمی کنه!"

"سایهات رو می گی؟"



“هر جا مېرم، مثل يك جاسوس  
مخفي دنبالم مياد.”





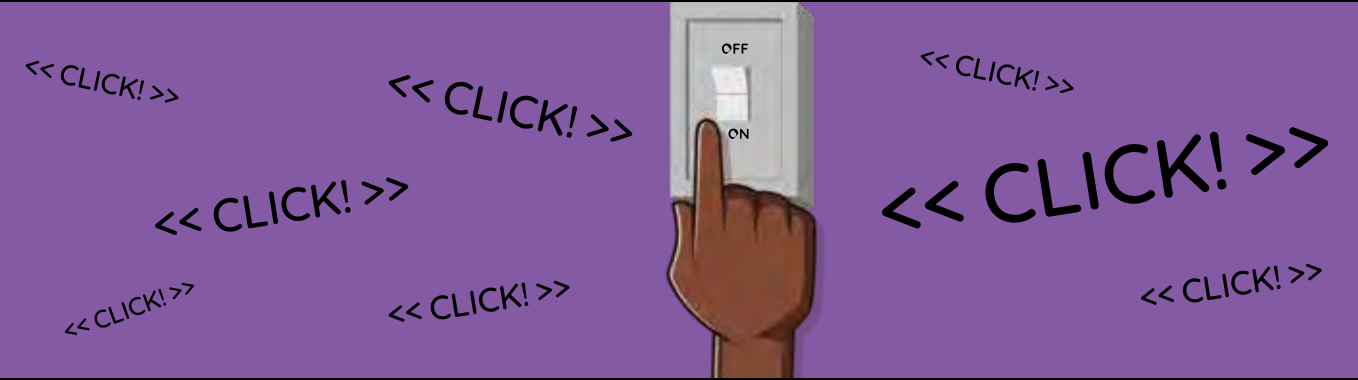
“خیلی خب،  
فقط یه جور می شه  
بفرستیمش بره مامان!”



مامان

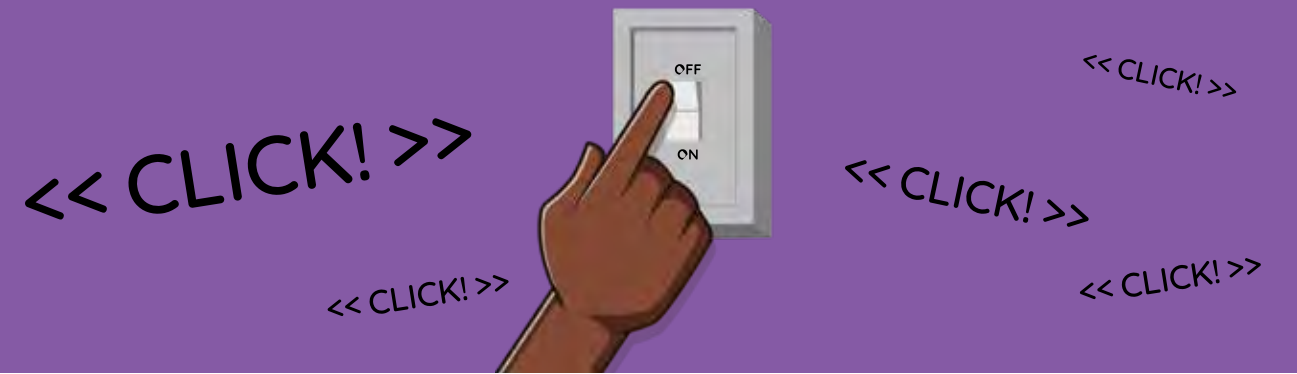
آن شب، تیگو چراغ اتاقش را پشت سرهم  
روشن و خاموش می‌کرد

روشن،



بعدش خاموش

روشن و دوباره خاموش،  
تیگو نمی‌توانست بخوابد.





مادرش گفت:

“تیجو چی شده؟”

فقط وقتی اتاق تاریکه، سایه میره. اما

من از تاریکی می‌ترسم!

مادرش تیجو را محکم بغل کرد و گفت:

“دلت می‌خواد یه چیز جالب ببینی؟”





مادر و تیجو عروسک‌های سایه‌ای  
درست کردند و آنقدر سایه‌بازی کردند  
تا تیجو خوابش برد.



بعد از مدرسه، تیجو که منتظر مادرش بود  
و حوصله‌اش سر رفته بود،  
شروع کرد بالا و پایین پریدن و رقصیدن  
و با سایه‌اش بازی کردن.

“خیلی باحاله!”



“شب‌بخیر سایه!”

آن شب وقتی می‌خواست بخوابد،  
چراغ خوابش را روشن گذاشت و گفت:





